

ارباب زمان

میچ البوم

مترجم

ندا نامور کهن

www.ketab.ir

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Time Keeper

Mitch Albom

سرشناسه:	البوم، میچ، ۱۹۵۸ - م Albom, Mitch
عنوان و نام پدیدآور:	ارباب زمان / میچ البوم؛ مترجم ندا نامور کهن
مشخصات ناشر:	تهران: نشر قطره، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری:	۲۵۸ ص
فروست:	سلسله انتشارات - ۱۸۱۲: زمان - داستان خارجی - ۱۷۳
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۷۵۴-۳
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: The Time Keeper, 2012
موضوع:	داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۱ م
شناسه‌ی افزوده:	نامور کهن، ندا، ۱۳۶۷ - مترجم
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۳ الف ۲ / ل ۳۶۰۱ PS
رده‌بندی دیویی:	۸۱۳/۵۴
شماره‌ی کتابشناسی ملی:	۳۴۷۴۰۷۴

ISBN: 978-600-119-754-3

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۷۵۴-۳



ارباب زمان

میچ البوم

مترجم: ندا نامور کهن

طراح جلد: محسن توحیدیان

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۴

چاپ: دیجیتال نقش

تیراژ: ۴۰۰ نسخه

بها: ۱۲۰۰۰ تومان

استفاده از این اثر، به هر شکلی،
بدون اجازه ممنوع است.

خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخلر (ششم)، کوچه‌ی بنفشه، پلاک ۸

تلفن: ۳-۵۱-۳۳ ۸۸۹۷

دورنگار: ۸۹۹۶ ۸۸۹۶

صندوق پستی: ۵۱۶۵-۱۴۱۵۵

www.nashreghatreh.com

info@nashreghatreh.com

nashr.ghatreh@yahoo.com

Printed in the Islamic Republic of Iran

فهرست

۷	پیش درآمد
۱۱	سر آغاز
۵۵	غار
۷۸	برزخ
۹۲	سقوط
۱۰۳	زمین
۱۲۳	شهر
۱۶۵	رهایی
۱۸۱	شب سال نو
۱۹۶	سکون
۲۱۴	آینده
۲۵۳	سخن آخر

پیش در آمد

۱

مردی تنها در غار نشسته است.
موهایش بلند است. ریشش به زانوانش می‌رسد. دستش را زیر
چانه‌اش گذاشته است.
چشم‌هایش را می‌بندد.
دارد به چیزی گوش می‌دهد، به صداها، صداها، پایان‌ناپذیر.
صداهایی که از حوضی در گوشه‌ی غار برمی‌خیزند.
این صداها صدای مردم روی زمینند.
که فقط خواهان یک چیز هستند.
زمان.

سارا لمون یکی از این صداهاست.
او جوانی است در روزگار ما که روی تختی دراز کشیده و در
حال تماشای عکسی در تلفن همراهش است: عکس یک پسر

خوش تیپ با موهای قهوه‌ای.

امشب او را خواهد دید. امشب ساعت هشت و نیم. او این ساعت را با هیجان برای خود تکرار می‌کند - هشت و نیم، هشت و نیم! - در این فکر است که چه بپوشد. شلوار جین مشکی؟ لباس آستین حلقه‌ای؟ نه. از بازوهایش متنفر است. لباس آستین حلقه‌ای نه.

می‌گوید: «وقت بیش‌تری می‌خوام!»

ویکتور دلامونت یکی از این صداهاست.

او مرد ثروتمند هشتاد و چند ساله‌ای که در مطب دکتر نشسته و همسرش هم پشت سرش نشسته است. کاغذ سفید، تخت معاینه را پوشانده است.

دکتر با ملایمت صحبت می‌کند: «کار زیادی از ما بر نمی‌آید. ماه‌ها درمان، کاری از پیش نبرد. غده‌ها، کلیه‌ها.

همسر ویکتور سعی می‌کند حرف بزند، اما زبانش بند می‌آید. در عوض، ویکتور گلویش را صاف می‌کند و خودش جای همسرش حرف می‌زند.

«گریس می‌خواد بیرسه که... چه قدر وقت دارم؟»

کلمات او و کلمات سارا به آن غار دوردست و به گوش آن مرد تنها و ریش‌دار می‌رسد. آن مرد، ارباب زمان است.

شاید او را یک اسطوره در نظر بگیرید، مثل یک نقاشی روی کارت پستال سال نو؛ مردی باستانی، با چشمانی گودافتاده و عینک به دست، و پیرتر از هر کس دیگری در روی زمین.

اما ارباب زمان، حقیقی است. در حقیقت او پیر نمی‌شود. زیر ریش درهم‌تنیده و موهای آبشارگونه‌اش که نشانه‌ی زندگی هستند

و نه مرگ، بدنی لاغر و پوستی بدون چین و چروک دارد و در برابر همان چیزی که بر آن حکمرانی می‌کند، مصون است.

روزگاری، قبل از این که خدا را به خشم بیاورد، فقط انسانی ساده بود که بعد از اتمام روزهای زندگی، مرگ در انتظارش بود.

اما الان سرنوشت دیگری دارد: او به غاری تبعید شده است و باید در آن به تمام خواسته‌ها برای دقیقه‌های بیش‌تر، ساعت‌های بیش‌تر، سال‌های بیش‌تر و زمان بیش‌تر گوش فرا دهد.

سالیان زیادی این‌جا بوده است. دیگر امیدی ندارد. اما برای همه‌ی ما، یک ساعت در جایی در سکوت تیک‌تیک می‌کند. یک ساعت حتی برای او نیز تیک‌تیک می‌کند.

ارباب زمان به زودی رها خواهد شد، تا به زمین برگردد.

و آنچه را که شروع کرده به پایان برساند.